

نشرت بنجانه آستان قدس

لباب الانساب بیہقی

الامام کمال الدین العالم الشکھ المرفعی بن النبی محمد الحسین العقیلی وروذراسان
 مع اہلبہ وخواہ ازنی شہر سنہ اربع و عشتور وخصاہ و قیل انہ آتھن بالریسے
 نقیب طبرستان الید الوجل العالم کیا المستعین باللہ علی بن علی
 طالب احد بن القاسم بن محمد بن احمد بن عبد اللہ بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد
 بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیہ السلام فیصل
 زکات الانساب العقب بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد اللہ بن الحسن بن
 و عبد الرحمن امم فاطمہ بن ولاد زید بن ابی العتوب بن عبد اللہ بن عبد
 ابن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن محمد بن عبد اللہ بن عبد
 الرحمن بن محمد بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عبد الرحمن بن محمد
 اسمعیل و جعفر و عبد اللہ بن محمد و زید و قیل حمزہ باری و محمد و العقب
 بن جعفر بن احمد بن عبد اللہ بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد اللہ بن
 القاسم بن جعفر بن احمد بن عبد اللہ ابی طالب احد بن عبد اللہ بن
 جعفر بن احمد بن عبد اللہ بن محمد بن احمد بن محمد بن عبد اللہ بن عبد
 امہا فاطمہ بنت زید بن احمد بن دود بن علی بن محمد بن عبد اللہ بن عبد
 طوس و سنہد اما نقبائوس و سنہد الرضا عابد السلام ہم اولاد تقی الحسین
 زید بن حمزہ بن محمد بن سوی بن احمد بن محمد بن القاسم بن حمزہ بن سوی الکھلم
 فر سوی بن احمد بن محمد بن سوی بن فاجام ولد و فیہ و ذرین البصرات
 من کرمان و العقب من حمزہ بن سوی بن حمزہ بن علی بن حمزہ بن القاسم
 حمزہ ام القاسم ولد و من اولاد حمزہ بن علی بن الحسن بن علی بن حمزہ بن
 سوی و من هذا الرھط فی ہر اہل سوی بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن
 الحسین اسمعیل بن احمد امیر و بن محمد بن محمد بن القاسم بن حمزہ بن سوی الکھلم

نسخه ای از کتاب
لباب الانساب بیہقی
 در کتابخانه آستان قدس
 هست کہ ظاہراً منحصر
 بہ فرد است (بہ شماره :
 ٥٧٤٠) نسخه دیگری در
 کتابخانه مدرس سپہسالار
 وجود دارد کہ غلط زیاد
 دارد و گویا یکی از
 خادمان آستان قدس آن
 را از روی نسخه مشہد
 نوشتہ است (از افادات
 استاد مدرس رضوی) .

این کتاب هنوز
 بچاپ نرسیدہ است ولی
 مرحوم بہمنیار استاد فقید
 دانشگاہ در تصحیح تاریخ
 بیہق (یکی دیگر از آثار
 مؤلف لباب) و استاد مدرس
 رضوی در تصحیح دیوان
 سید حسن غزنوی
 (متخلص بہ اشرف) و استاد
 صفا مطالبی (در تاریخ

ادبیات در ایران) از آن نقل و استفادہ کرده اند (رك : مقدمة تاريخ بيهق
 زیر صفحه : يد، مقدمة دیوان سید حسن صفحه : ی و س و تاریخ ادبیات در ایران ج ۲)
 نکته قابل ذکر اینست که این کتاب را تا چندی پیش به نام نهایة الانساب می شناخته اند
 (رك : فیش نسخه و مقدمة تاریخ بیهق صفحه يد)

مرحوم صغیع الدوله نیز در سیاهه ای که از کتابهای آستانه ترتیب داده است
 اسم این کتاب را نهایت الانساب ضبط کرده است (مطلع الشمس ج ۲ ص ۴۹۸) و بعد بقراری
 که مرحوم بهمینارمتذکر شده است آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه متوجه شده اند
 که اسم صحیح کتاب لباب الانساب است نه نهایة الانساب (تاریخ بیهق ، زیر صفحه يد)
 منشاء این اشتباه شرحی است که مردی بنام «نورالدین محمد واعظ و مدرس اصفهانى»
 که نسخه مشهد را در اختیار داشته در پشت ورق اول آن (a) نوشته است :

«کتاب نهایة الانساب فی بیان تحقیق احفاد و اولاد ائمه اطهار من ذریة
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بیان قبایلهم و اسما و نقباء البلاد من
 الربع المسکون تصنیف السید الامام العالم نسابه المشرق و المغرب ابو جعفر
 محمد بن هر و ن الموسوی النیسابوری عفی الله عنه بالنبی و الوصی و آله»
 و اندکی پائین تر : «من عواری الزمان علی ید الفقیر نورالدین محمد بن ابی-
 القاسم حبیب الله الواعظ (و) المدرس الاصفهانی» و مهربی باسجج : «نورالدین
 فی الورع» (۱۸). شرق شناس معروف ایوانوفی که رسالتی در باب کتابخانه آستانه نوشته
 است نسخه ای را به شماره ۶۳ بنام لباب الانساب ذکر کرده

A Notice on the library attached to the shrine)
 of Imam Riza at Meshed

ضمیمه ژورنال انجمن آسمائی اکتبر ۱۹۲۰ ، صفحه ۵۵۰)

ولی احتمال می رود منظورش کتاب اللباب (در متن : الالباب) فی معرفة الانساب
 خطی بوده است که در فهرست بنام ابوالحسن احمد بن محمد بن ابراهیم الاشعری (باستناد
 کشف الظنون) معرفی شده است (رك : فهرست چاپی کتابخانه آستان قدس ج ۲ فصل
 دهم رجال و انساب خطی ، شماره ۳۰). اما در این که نام صحیح کتاب لباب الانساب است
 تردید نیست زیرا مؤلف در پایان آن تصریح می کند که از تالیف جلد اول لباب الانساب
 فراغت حاصل کردم : و قد فرغت من اتمام المجلد الاوولی من کتاب لباب الانساب و الالتقای
 و الاعتقاد فی شهر الله المبارک رمضان سنه ثمان و خمسين و خمسمائه « (۱۶۶a) .

مؤلف لباب الانساب معروف به ابن فندقی اهل بیهق (ناحیه بزرگسی که سبزوار کنونی شهر عمده آنست) واز خاندان حاکمی‌ها (یکی از خاندانهای قدیمی) واز علمای پرکار قرن ششم هجری بوده است(فهرست ریو جلد تتمه ص ۶۰) . عدد کتابهای او را ۷۴ نوشته‌اند (معجم الادباء یا قوت ج ۵) ولی بیشتر آنها در طول زمان بدست حوادث از بین رفته است (مرحوم بهمنیار نوشته‌است فقط : تتمه سوان الحکمه و تاریخ بیهق و لباب الانساب و معارج در شرح نهج البلاغه و کتابی فارسی در نجوم از او بجا مانده است ، رک : تاریخ بیهق زیر صفحه ۱۰۰- ۱۰۱) .

ریو به نقل از نسخه‌ای از کتاب تاریخ بیهق می‌نویسد : **ابوالحسن علی بن الامام شمس الاسلام ابی‌القاسم** (کذا در نسخه ، در چاپ بهمنیار : ابی‌القاسم و در تاریخ ادبیات آقای دکتر صفا : ابوالقاسم) **زید بن شیخ الاسلام جمال القضاة و الخطبا ابی سلیمان امیرک محمد بن الامام المفتی فخر القضاة ابی‌علی - الحسینی** (در تاریخ ادبیات : زید بن محمد البیهقی) (فهرست ریو جلد تتمه ص ۶۰) .

سال تولد او را به اختلاف روایت : ۴۹۵ ، ۴۹۳ ، ۴۹۹ نوشته‌اند که ۴۹۳ بیشتر تایید شده است ولی در این که به سال ۵۶۵ هجری در گذشته است اختلافی نیست (مقدمه علامه قزوینی بر تاریخ بیهق و توضیح مرحوم بهمنیار ، زیر صفحه ۱۰۰- ۱۰۱) .
ابن فندق در عهد موید آی ابه حاکم نیشابور (که بفرمان تکش خوارزم‌شاه اراه یاشقه شد و پسرش طوغان شاه مقام او را بدست آورد و ظهیر فاریابی را یک‌چند از مراحم و نوازش خود بر خوردار کرد . رک : دیوان ظهیر فاریابی . مقدمه : صفحه پنجاه و یک) در نیشابور می‌نشست و چون فتنه نیشابور روی داد به بیهق و زادگاه خود باز گشت و در آنجا لباب الانساب را به سال ۵۵۸ تالیف کرد (تاریخ بیهق ، صفحه ۱۰۰- ۱۰۱) . برای فتنه نیشابور رک : مقدمه دیوان ظهیر فاریابی صفحه پنجاه و یک) .

بیهقی کتاب لباب الانساب را بنام **ابی‌الحسن علی بن محمد بن یحیی العلوی (۲a)** نقیب بزرگ آن زمان تالیف کرده و از او به نیکی یاد کرده است . می‌نویسد این سید بزرگوار از من خواست کتابی در انساب بنویسم و تناسب خاندانهای بزرگ گم نشود و من پس از استخاره در اواخر جمادی الاخر ۵۵۸ کتاب را شروع کردم ، واز نوازش او بر خوردار شدم ، (لباب ۳a ، مقدمه تاریخ بیهق زیر صفحه ۱۰۰- ۱۰۱)
 سپس فهرستی از علمای انساب بدست می‌دهد و در آنجا (۳a-۳b) از عین الزمان

مروزی مصنف کتاب الدوحة (۳ب) تجلیل می کند و می نویسد: «از افادات علی بن حسن مطهر که سید نسابه خراسان بود (نسابه که مشدد خوانده می شود به معنی عالم به انساب است. رك : المنجد) بسیار بهره ورشدم . این مرد بزرگ با عین الزمان مروزی آمد و شد داشت و مرا از خرمن دانش خود خوشه ها بخشید تا آنجا که اگر افادات او نمی بود در این دوره فتنه زا که کتابخانه ای در نیشابور بجای نمانده است تالیف کتابی در انساب امکان نداشت» (مقدمه تاریخ بیهق زیر صفحه : یج - ید)

در باره موضوع کتاب بیهقی سخن بسیار است . مدتها علم انساب را یکی از علوم ادب و یا از علوم فرعی ادب بشمار می آورده اند (تاریخ ادبیات استاد همایی چاپ دوم ص ۲۶) . نسب به معنی خویشاوندی (المنجد) و انساب جمع نسب (به ضمتین) یا نسب (به ضم ن و سکون س) است (دائرة المعارف اسلام ج ۱ : Ansbā) .

در تعریف این علم گفته اند : « علم شناسائی بستگی بین قبائل و پیوند آنهاست » (الوسیط ص ۲۹) ، یا « بوسیله علم انساب روابط خویشاوندی ما بین قبائل و طوائف شناخته می شود و اصول و فروع هر دسته و نژادی از یکدیگر انفکاک پیدا می کند » (تاریخ ادبیات آقای همایی ص ۲۶) . توجه به نسب و اصالت خانواده سابقه قدیمی و ریشه دار دارد . بطور کلی ملل باستانی به نسب اهمیت می داده اند (آداب اللغة جرجی زیدان چاپ قدیم ص ۱۶۷) . در شعر دوره جاهلی عرب ، مفاخره بداشتن نسب بسیار دیده می شود و بعضی از قبائل امتیازاتی داشتند . قبیله قریش که شاخه های متعددی داشت یکی از مقتدرترین و شریف ترین قبائل بود و بر کعبه نظارت داشت (معجم قبائل العرب ، کحاله ج ۳ ص ۹۵) و حتی با آمدن اسلام که قرار بود سید قرشی و سیاه حبشی یکسان باشد امتیاز نسب از بین نرفت . تعصب بعضی از خلفا در فضیلت عنصر عرب سبب شد که به غیر عرب عجم بگویند و آنها را از بعضی مزایای اجتماعی و اقتصادی محروم نگاه بدارند (تاریخ ادبیات آقای همایی) و کسانی از علمای عرب کارشان ضبط و حفظ انساب بود و این دسته که بنام نسابه (مشدد ، یعنی عالم به انساب : المنجد) خوانده می شدند در دوره جاهلی (برای نام نسابه های جاهلی رك : آداب اللغة ص ۱۶۸) و بعد از اسلام سرشناس بودند . (برای نسابه های صدر اسلام و بعد رك : الفهرست ابن ندیم ص ۱۳۱)

یونانیان برای خدایان قائل به انساب بودند (آداب اللغة) و نسب خدایان را با دقت ضبط می کردند (ایضا) و نسب بعضی از دلاوران و مردان بزرگ را به خدایان می رسانیدند مثلاً هرakلس یاهر کول را پسر زئوس می دانستند (ملل شرق و یونان آلبرماله ص ۱۶۸ و برای زئوس Zeus خدای روشنائی و صاعقه و آسمان صاف و بزرگترین خدایان هلنی .

رك به : فرهنگ اساطیر یونان و رم ترجمه آقای دکتر بهمنش ج ۲ ص ۹۳۳) . در مصر فرعون مثل خدا بود (ایضاً : آلبرماله ص ۳۸) و او را پسر رع (آفتاب) می دانستند (ایضاً ص ۴۵) . یهود خود را از نسل آباء اولین پیامبران می پنداشتند (آداب اللغة) و پادشاهان روم مدعی بودند که برگزیده خدایان هستند (تاریخ روم آلبرماله ص ۲۴) . در ایران باستان نیز اختلاف طبقاتی وجود داشت . در شاهنامه فخر بر نسب بسیار است (مثل : به شاه آفریدون کشد پرورزم- آندراج) و آنجا که رستم و اسفندیار باهم پیکار می کنند هر کدام بنوعی از مفاخره بر نسب و گهر (یعنی نژاد) خود سخن می رانند (شاهنامه چاپ بروخیم ج ۶ ص ۱۶۵۸) کلمه تخمه که در متون کهن فارسی به معنی نژاد یا نسل و اولاد آمده است (آندراج) نمونه اهمیت توارث و فضیلت نسبی است .

در ایران اختلاف طبقاتی با آن وضع حادی که در دوره پیش از اسلام داشت از بین رفت ولی چون ایرانیان باصالت خانواده و شرافت نسبی علاقه دیرینه داشتند دوباره مسأله نسب مورد توجه قرار گرفت . گردن کشان و دلیران ایرانی که می خواستند به فعالیت های سیاسی و نظامی خود رنگ ملی بزنند سعی می کردند نسب خود را به خاندانها و دودمانهای قدیم برسانند (مثلاً سامانیان می گفتند از نسل بهرام چوینیه هستیم) حتی ترکها و اقوام غیر ایرانی که برای ایران تسلط می یافتند می کوشیدند نسب خود را بزرگ جلوه بدهند و از کلمه تور فارسی (ایرچ و سلم و تور که در شاهنامه هست) برای انتساب خود استفاده کنند . سلجوقیان مدعی بودند که از نسل تور هستند (تاریخ ادبیات در ایران آقای دکتر صفا ج ۲ ص ۹۶ و ...) و ایلك خانیان که يك چند در ماوراءالنهر (بخارا و سمرقند و ...) فرمانروایی داشتند نسب خود را به افراسیاب می رسانیدند (ایضاً) . در قرون بعد که قدرتهای ملی در ایران سرکوب شد فضیلت نسبی بصورت های دیگری درآمد . کسروی که با روح انتقادی و بدبینی خاصی با معتقدات مردم سرچنگ داشت چند مقاله (سه مقاله) در مجله آینده نوشت و مدعی شد که صفویه سید نبوده اند و خواسته اند با انتساب خود به خاندان عصمت جایی در دل مردم باز کنند و بر قدرت معنوی خود بیفزایند (مجله آینده مجلد دوم صفحه های : ۳۵۷-۴۸۹-۸۰۱ عنوان مقاله : نژاد و تبار صفویه) .

کتابهایی که در علم انساب (در ایران) نوشته شده است در حقیقت مظهر و یادنباله توجهی است که در ممالک عربی و با مراکز خلافت اسلامی به ضبط و ثبت انساب مبذول می شده است. این توجه بعلم احتیاجی بوده است که برای احراز مقام و یا استفاده از بیت المال به نسب اشخاص داشته اند .

حاجی خلیفه هاشم بن محمد بن السائب کلینی را که در قرن سوم هجری می زیسته نخستین کسی می داند که چند کتاب (۵ جلد و اسم آنها را ذکر کرده) در انساب نوشته است و به قول او فتح باب کرده است (کشف الظنون چاپ ترکیه ج ۱: علوم ادب)

یکی از کتابهای نفیس انساب کتابی است به نام نسب قریش تألیف ابی عبدالله مصعب زبیری که در اوائل قرن سوم هجری تألیف و در این اواخر باهتمام لوی پرونسال استاد دانشگاه سوربن در مصر چاپ شده است (به سال ۱۹۵۳) در این کتابها و نظایر آنها انساب به معنی خاص و غالباً در بیان نسب ائمه اطهار و سلسله هایی است که به آنها متصل یا منتهی می شود بهمین جهت مؤلف لباب الانساب که خود از سادات نیشابور بوده است تألیف خود را در شرح و بسط خاندان عصمت و سادات پرداخته و سعی کرده است از این راه خدمتی انجام دهد (وفیضیت کتاب او بیشتر در اطلاعات مربوط به دوره معاصر اوست)

از قسمتهای جالب توجه کتاب لباب الانساب فصولی است که بیهقی در آنها راجع به نقیب و نقابة بحث می کند (۱۶۱b-۱۶۲a-۱۶۳b-۱۶۴b) و نام نقیبان یا ساداتی را که در شهرهای مختلف ایران می زیسته اند (غالباً توأم با توضیحی مختصر) می نویسد . کلمه نقیب مثل بسیاری از کلمات و اصطلاحات در طول تاریخ تغییر معنی پیدا کرده است . این کلمه ظاهراً عربی است (اما در شاهنامه فردوسی هم آمده . رک: کتاب ولف چاپ برلین ص ۸۱۴) معنی آن را در فرهنگها : « بزرك قوم و کفیل و شناسای همه ایشان » نوشته اند (شرح قاموس ص ۱۰۹) . صاحب لسان العرب می نویسد مصدر آن نقایع است و سیبویه نقابة (به کسرن) را اسم و نقابة (به فتحن) را مصدر می داند (لسان العرب چاپ بولاق ج ۲ ص ۲۶۷) . ولف این کلمه را معادل Chef یعنی رئیس یا مدیر ضبط کرده است (لغات شاهنامه ص ۸۱۴) .

بیهقی در فصل « آداب النقابة و شرایطها و علومها » (۱۶۰b) می گوید: « قال الله تعالی عزوجل و بعثنا منهم اثني عشر نقيبا یعنی کل رجل کان کفیلا امینا علی سبطه » آیه ۱۲ از سوره مائده (

شیخ ابوالفتوح نقیب را به مهتر ترجمه کرده و در تفسیر این آیه نوشته است: « بعضی گفتند انبیا بودند و این درست نیست چه ایشان نه انبیا بودند نه اوصیای دوازده سپاه سالار بودند در لشکر موسی » (تفسیر ابوالفتوح ج ۳ ص ۴۰۹ و ۴۰۵)

در ترجمه تفسیر طبری چنین است: «.. بفرستادیم ایشانرا دوازده نقیب (ودر نسخه بدل : سرهنك) (ترجمه تفسیر طبری به تصحیح آقای ینمائی ج ۲ ص ۳۸۰: فنقبوا ۵۰-۳۰ نقبا ۱۸-۹۶) و بعد حدیثی از پیغمبر نقل می کند و قول ابو عبید (کذا در اصل ولی ظ : ابو عبید یا ابو عبیده رك : لغت نامه) را که مرد نقیب یا نقاب به معنی زیرك و مطلع از امور و اسرار است می آورد و نقیب سادات را به معنی کسی که از انساب آنان باخبر است و می تواند در درستی یا نادرستی انساب سادات رسیدگی کند و مقداری مطالب دیگر از این قبیل (۱۶۲a - ۱۶۱b)

(برای اطلاق نقیب بر مطلع وزیرك شعری هم از نظامی در دست داریم :

خبر کردند شیرین را ندیمان که اینك خسرو آمد بی نقیبان

که مرحوم وحید نقیب را دانا معنی کرده است .

گنجینه کنجوی : نقیبان

آنچه از کلمه نقیب برای توجیه لباب الانساب لازم داریم همین بزرگ و مهتر سادات بودندست . یعنی نقیب در هر دیار کسی بوده است که بر همگی سادات آن جا ریاست داشته و در حل و فسخ کارها و مشکلات آنان محل رجوع بوده است (در دوره صفویه نقیب معنی وسیعی پیدا کرده و بر بسیاری از مناصب اطلاق می شده است) .

مثلا معاون کلانتر را نقیب می گفته اند . رك : سازمان اداری حکومت صفوی ترجمه آقای رجب نیا ص ۱۵۲) منصب نقابقتا این اواخر در بعضی از شهرهای ایران باقی بود و کسانی از مزایا و قدرت این سمت استفاده می کردند . در خراسان (مشهد) خاندان پدر من که از طرف مادر پادشاه عباس بستگی داشتند (میرزا محمد محسن متولی باشی مشهد که پدرش میرزا الغ با ۲۱ پشت به امام رضا (ع) می رسید دختر شاه عباس فخر النساء بیگم را در خانه داشت) برخوردار بودند .

جد من میرزا عبدالحسین که سرکشیک اول آستانه بود نقیب الاشراف خوانده می شد و کسانی که زمان او را یاد می دهند می دانند که مردی محتشم بود و دستگاهی بزرگ داشت و از ۴ فرقه سرپرستی می کرد .

در فتنه ای که به سال ۱۳۲۱ هـ (= ۱۹۰۳ م) بر اثر گرانی نان روی داد و گویا بتحریرك عده ای از اعیان که نیرالدوله حاکم خراسان سابقه عداوت داشتند خانه ها و اموال او را مردم غارت کردند (تفصیل بیشتر را در عین الوقایع ص ۳۶۰ باید دید : آقای شیخ حسن هروی در کتاب تاریخ انقلاب طوس (صفحه ح) سال را ۱۳۲۷ نوشته اند

و منهم ابو الحسن حمزه بن محمد بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی کاظم و منهم
 جعفر الدندی محمد بن عبید الله بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی کاظم و منهم
 محمد بن ابی عبد الله علی بن اسمعیل طالب الموسوی و شرف الدین ابوبکر
 محمد بن ابی طالب شرف الدین ابوالفتح بن اسمعیل الموسوی و رضی الله
 ابوالفتح الرضا بن محمد الموسوی و محمد بن ابی الحسن علی بن الحسن
 بن حمزه الموسوی و هلاء الدین شرفاه بن جعفر الموسوی و فی شهید
 الرضا علیه السلام کان النقیب بین کثرتهم و اهل بیتهم حال الدین
 ابوالبرهم موسی بن جعفر و اخوه کمال الدین علی و النقیب من اهل بیتهم
 موسی بن تاج الدین محمد و النقیب من تاج الدین محمد بن ابی بکر کمال الدین
 و نذکره کان ابراهیم و ابی جعفر رحمته الله و اهل بیتهم حال الدین عبد القیاس
 کریم خراسان ابو محمد الحسن بن محمد بن موسی بن جعفر بن اهل بیتهم
 و الریاسة سنه ۴۰۷ هـ و کان الدین علی بن موسی بن جعفر بن اهل بیتهم
 و غیره و غایب و کتبه حاضر علی مجلس تخریصه و النقیب من اهل بیتهم
 الدین علی بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
 بن جعفر الموسوی صاحب الزهد و الوریع و النقیب من اهل بیتهم
 حسنه فی شهر سنه ۴۰۷ هـ و غیره و غایب و کتبه حاضر علی مجلس تخریصه
 بن علی بن جعفر و النقیب من اهل بیتهم حال الدین جعفر بن علی
 الدین علی و هو الان المتولی بعین القابله و الریاسة بالنقیب من اهل بیتهم
 ساکنها السلم و توفی عام الدین فی سنه ۴۰۷ هـ و غیره و غایب
 نجاشیه بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
 بن موسی بن جعفر و غایب و کتبه حاضر علی مجلس تخریصه الزاهد المهذب

لیاب الانساب
 آستانه نسخه ای است
 به قطع وزیر (کمی
 بزرگتر) که ۱۶۶ ورق
 دارد (هر صفحه ۲۱ سطر)
 و ابعاد آن ۲۶ و ۲۰ سانتی
 متر است (فیش نسخه) .
 قسمتی از اوایل نسخه
 به خط نستعلیق و بقیه
 آن بخط نسخ نوشته
 شده و عنوانها راهمه
 جا کاتب یا مرکب
 قرمز (ظاهر آشنگرف)
 مشخص کرده است .
 نسخه تاریخ تحریر
 ندارد و نام کاتب آن
 نیز معلوم نیست ولی
 نوع کاغذ و شیوه کتابت
 آن می رساند که در
 حدود قرن هشتم یا نهم
 نوشته شده است (نظر
 آقای ولایی عضو ارشد

و فاضل کتابخانه) واقف نسخه ابن خاتون عاملی است که راجع به او کتابهایش
 در شماره پیش مطالبی ذکر کرده ام (نامه آستان قدس شماره ۱۴ ص ۴۴) .
 در صفحه اول نسخه عبارتی است به خط و مهر ابن خاتون که در تاریخ ۱۰۲۸

نوشته شده و می‌رساند محمد بن علی که او را ابن‌خاتون می‌گفته‌اند در اصفهان می‌زیسته و کتابخانه‌ای داشته است و عبارت دیگری در زیر نوشته ابن‌خاتون (بامهر دیگر) نشان می‌دهد که در سال ۱۰۶۷ کتاب وقف شده است. ظاهراً ۳۹ سال فاصله زمانی بین این دو نوشته حکایت دارد که کتابهای ابن‌خاتون پس از مرگش وقف و منتقل شده است. یادداشت‌هایی نیز بقلم عمال آستانه در نسخه هست که مطلب مهمی جز «داخل عرض شد» در بر ندارد.

فهرست مطالب کتاب بدین قرار است :

دباجچه یا مقدمه (۱b) - علمای انساب و کتابهای آنها (۳a) - شرح معنی حسب و نسب (۲b) - جدول انساب، در ۱۴ ورق (۱۵a) - تفضیل بنی‌هاشم (۳۷a) - شرح اصطلاحات: مات، درج، انقراض و لم یعقب (بلا عقب) (۳۹a - سادات (۴۰a) - جدول انساب خاندان عصمت (۴۳a) - انساب بنی‌زیارة (۷۲a) - انساب امرأه مکة و مدینه (۹۷a) - نقباء بغداد (۱۰۱a)، مقابر قریش و سواد (۱۰۳a)، موصل (۱۰۳b) و بصره و ارجال و واسط و (۱۰۴a) و قیروان المغرب (۱۰۵a) بطائح (۱۰۶a)

در بند و حیران (شاید: حیزان - باب الابواب خزر) (۱۰۶b) و تفلیس (۱۰۷a) و اهواز (۱۰۸a)، راوندقم (۱۰۹a)، سادات همدان (۱۰۹) و اصفهان (۱۰۹a) و انساب دراز گیسوه ابناء خلیفه مهدی، (۱۱۰a)، بنی شش و طبرستان (۱۱۰a) نقیب صنع‌الین (۱۱۰a)، شیراز b ۱۱۰، کرمان ۱۱۱a، ترمذ (یا ترمذ b ۱۱۱) کوره مرو (۱۱۳a)، یزد (۱۱۴a)، فارس (۱۱۴a)، حدود همدان (۱۱۵a)، رامهرمز (۱۱۵a) طبریه (۱۱۶a)، قم و کاشان (۱۱۷a)، آیه (ظ: همدان) (۱۱۸a) زنجان (۱۱۸a)، مراغه (۱۱۸b)، قزوین (۱۱۹a) طبرستان (۱۱۹b)، طوس و مشهد (۱۱۹a)، مشهدالرضا (۱۲۰a)، نيسابور (۱۲۲a)، ری و قم (۱۲۵a)، بست و رنج (۱۲۶a)، غزنه (۱۲۸a)، سمرقند (۱۲۷a)، سادات خجند (۱۲۸a)، سادات، فرغانه (۱۲۸a)، نقیب چغانیان (۱۲۹a)، اسفنجاب و شاید: اسپججاب در ساحل سیحون، (۱۲۹b)، مرغان! (۱۳۰a)، نقیب خجند (۱۳۰a). اخشکب، شاید: اخسیمکت یا اخسیمکت (۱۳۰a)، اورجند و سرخس (۱۳۱b).

فصل در انساب نسابین (۱۳۲a) ری و قاین، سرو و اصفهان و همدان و استرآباد و مصر و بغداد و ری و نیشابور و خوارزم.

فصل در انساب سادات بهق که در خدمت عمادالدوله بوده‌اند (۱۳۷b)، فصل در

مداین (b ۱۴۰) انساب سادات آل زیاره نیشابوری (۱۴۱a) ، نسب میدانی (۱۴۴a) ،
 نسب سیدجمال‌الدین محمدالتائب(ظ) (۱۴۸a) - انساب سادات شعب بمنگان (a ۱۵۱)
 فصل در آداب نقابه و شرایط و علوم آن (۱۶۱b) . فصل در رموز کتاب (۱۶۲a)
 فصل در تزکیه نسب (۱۶۳b) آداب نقابت (b ۱۶۳) ، خلق نقباء (b ۱۶۴) و چند فصل
 کوتاه

نسخه باین عبارت ختم می‌شود: « و لدمری الی هذا هو السعی المشکور والعمل -
 المبرور قد یقطع کل نسب وحسب هذا ولحمدا ... (محو شده) ونسب بلوح نجومها ولا یعفو
 فی الولدین رسمها ومن نتایج هذا السعی لاولاد رسول صلی الله علیه وآله عر معلومه وجحول و
 یمیش فی ظل هذا السعی الجمیل شاب یمامی للعلی وکحول والله تعالی ولی التوفیق والتیسیر وهو
 علی ما یشاء ، قدیر وصلی الله علی محمد وعترته الطاهرین اجمعین » (b ۱۶۶)

گفتار محمد (ص)

إذا سمیتم محمدا فلا تقبحوه ولا تجبهوه ولا تضر بوه ،
 بورك لبیت فیہ محمد ، ومجلس فیہ محمد ، ورفقة فیہا محمد ،
 (مکارم الاخلاق)

هرگاه کسی را محمد نامید بوی زشت نکوئید و بصورتش سیلی مزید
 و او را کتک مزید خانه‌ای که در آن محمد باشد مجلسی که در آن محمد
 باشد و همراهانی که بین آنها محمد باشد مبارک کند .

عیال الرجل اسرأته واحب العباد الی الله عزوجل احسنهم
 صنعا (ضعفا) الی اسرأته

(من لا یحضره النوادر)

کسان مرد در گرو او بند هر که با عیال خود نیک رفتارتر باشد خداوند
 عزوجل ویرا از همه بیشتر دوست دارد

اجتنبوا دعوات المظلوم ما بینها و بین الله حجاب

(نهج الفصاحة)

از دعا‌های مظلوم بر حذر باشید که بین آنان و خداوند حجابی نیست